
جمهوری خواهی، پدیدهای که به تاریخ
پیوسته است

توکل



جمهوری خواهی، پدیده‌ای که به تاریخ پیوسته است

پس از شکست گروه‌های موسوم به اصلاح‌طلبان حکومتی، تب جمهوری خواهی، به ویژه در خارج از کشور بالا گرفت. نخست، برخی سازمان‌ها، گروه‌ها و افرادی که طرفدار خاتمی و اصلاحات از درون جمهوری اسلامی بودند، نظیر فدائیان اکثریت، جمهوری‌خواهان ملی، حزب مردم ایران و تعداد دیگری از افراد نزدیک به این گرایش، به یک جریان سیاسی به نام "اتحاد جمهوری‌خواهان"، شکل دادند و اعلام نمودند:

"امروز در ایران شرایط شکل‌گیری یک آلترناتیو جمهوریخواه، لائیک و دمکراتیک، از هر زمان مساعدتر است و اتحاد جمهوری‌خواهان، در راه ایجاد

چنین آلت‌رناتیوی می‌کوشد... رفراندوم و تشکیل مجلس موسسان، هر دو راهکارهایی است که متناسب با تحول شرایط سیاسی، می‌تواند در دستور کار این جنبش قرار گیرد."

همزمان با آن، گروه دیگری از افراد و محافل جمهوری‌خواه پیدا شدند، که بر خود نام "جمهوری‌خواهان دمکرات و لائیک" نهادند. اینان نیز در اجلاسی که به تازگی برگزار نمودند، اعلام کردند که "در کشور ما ایران، تنها با برچیدن جمهوری اسلامی و مبارزه برای استقرار یک جمهوری مبتنی بر انتخابات آزاد، همگانی با رای مخفی، برابر و مستقیم همه شهروندان، راه‌گذار به جمهوری، دموکراسی و تحقق آزادی‌ها و حقوق مصرح در زیر هموار می‌شود."

این گروه نیز تاکید نمود که "فراخوان مجلس موسسان را لازمه‌گذار دموکراتیک به نظام جمهوری جانشین می‌دانیم."

سوالاتی چند در ارتباط با این پدیده مطرح است. چه اتفاقی رخ داد که جمهوری‌خواهی "لائیک" و "دموکرات" به پدیده مد روز در خارج از کشور تبدیل شد؟ جمهوری‌خواهان به نام کدام طبقه سخن می‌گویند و در خدمت اهداف و منافع چه طبقه‌ای قرار دارند؟ آیا اختلافی ماهوی میان گروه‌های جمهوری‌خواه وجود دارد یا اختلافات آنها خانوادگی و در چارچوب یک خط سیاسی است؟ اصولاً جمهوری‌خواهی چه جایگاه تاریخی دارد؟ جایگاه مشخص آن در ایران چیست؟ با توجه به تحولات اوضاع سیاسی جاری در ایران، آیا اساساً این جریان می‌توانند نقشی در تحولات سیاسی آینده ایران داشته باشد یا نه؟

جمهوری‌خواهی که تازه در میان گروه‌هایی از ایرانیان خارج از کشور، به پدیده مد

روز تبدیل شده است، به لحاظ تاریخی، پدیده‌ای است مربوط به یک دوران سپری شده از تاریخ بشریت. قرن‌ها پیش، هنگامی که نظام سرمایه‌داری به عنوان نظامی بالنده، بر پهنه تاریخ ظاهر شد، بورژوازی رادیکال که خواهان برانداختن نهادها و موسسات ماقبل سرمایه‌داری، از جمله سلطنت بود، خود را جمهوری‌خواه نامید و خواهان تاسیس یک نظام جمهوری پارلمانی "لائیک" و "دموکراتیک از طریق مجلس موسسان شد.

استقرار جمهوری فرانسه، در پی انقلاب کبیر فرانسه، بیان تیپیک و کلاسیک این خواست جمهوری‌خواهی بود. تا زمانی که بورژوازی هنوز نقشی مترقی داشت، جمهوری‌خواهی خواست عمومی توده‌های دهقان، تهی‌دستان شهرها و طبقه کارگری نیز بود که تازه پا به عرصه حیات نهاده بود و در هر جا که جناحی از بورژوازی در پی سازش با اشرافیت کلیسا و سلطنت بود، توده‌های زحمتکش مردم، از رادیکال‌ترین جناح بورژوازی که جمهوری‌خواه بود و مدافع جدائی کامل دین از دولت، حمایت می‌کردند.

هنگامی که بورژوازی به قدرت رسید و پاسدار نظم موجود شد و در یک روند تاریخی نقش مترقی خود را از دست داد و به طبقه ارتجاعی و زائد تاریخ تبدیل گردید، جمهوری پارلمانی که بر تارک آن مجلس موسسان قرار داشت و همراه با آن جمهوری‌خواهی، مشمول همین سرنوشت تاریخی شدند.

در فرانسه که رشد مبارزه طبقاتی زودتر از هر جای دیگر، خصلت ارتجاعی بورژوازی، جمهوری پارلمانی و جمهوری‌خواهی را بر ملا کرده بود، از همان نخستین نیمه اول قرن نوزدهم، در دوران احیاء سلطنت، جناح رادیکال جنبش، که

تمایلات کارگران و تهی‌دستان را نمایندگی می‌کرد، برای متمایز ساختن خود از جمهوری‌خواهانی که صرفاً علیه سلطنت مبارزه می‌کردند، خود را جمهوری‌خواه سرخ و جمهوری‌را، جمهوری اجتماعی، اعلام نمود.

اگر در آن ایام، هنوز توهمی هم به مجلس موسسان وجود داشت، این توهم، با تشکیل مجلس موسسان ارتجاعی سال ۱۸۴۸ که پرولتاریا حتی برای برچیدن آن به قیام روی آورد، اما موفق نشد، فروریخت.

طبقه کارگری که از این پس در راس تاریخ بشریت، رسالت دگرگونی نظم موجود را بر عهده می‌گرفت، سوسیالیست بود و برای برقراری نظمی سوسیالیستی مبارزه می‌کرد.

همانگونه که بورژوازی به همراه نظم اقتصادی - اجتماعی خود، نهادهای سیاسی جدیدی نظیر پارلمان و مجلس موسسان، حزب جمهورخواه و امثال آن را به ارمغان آورده بود، طبقه کارگر نیز، برای استقرار نهادهای سیاسی نوینی تلاش می‌کرد که منطبق با وظائف اجتماعی‌اش، هزاران بار مترقی‌تر و دموکراتیک‌تر از نهادهای سیاسی بورژوازی باشند. ثمره این تلاش، پیدایش نهادها و ارگان‌های سیاسی کاملاً نوینی در تاریخ بشریت بود.

پرولتاریای سوسیالیست فرانسه، در ۱۸۷۱ با استقرار کمون پاریس و پرولتاریای سوسیالیست روسیه با استقرار جمهوری شورائی و کنگره شوراهای نمایندگان در ۱۹۱۷، دموکراتیک‌ترین نهادهای سیاسی را که تاریخ بشریت تا به امروز به خود دیده است، آفریدند. از این پس، پارلماناریسم و جمهوری‌خواهی به تاریخ پیوستند. لذا جای تعجب نیست که امروزه در دوران گنبدگی و زوال سرمایه‌داری، در

دورانی که پارلمان‌تاریسم و جمهوری‌خواهی به پدیده‌های ارتجاعی تبدیل شده‌اند، سرشناس‌ترین نمایندگان و مدافعین جمهوری‌خواهی و پارلمان‌تاریسم در عرصه جهانی، امثال بوش و شیراک باشند.

با این اوصاف، اکنون پس از گذشت چندین قرن از به قدرت رسیدن بورژوازی در جهان و مدتها پس از تبدیل شدن آن به یک طبقه ارتجاعی و زائد تاریخی، تازه در ایران، گروه‌های سیاسی به نام "اتحاد جمهوری‌خواهان" و "جمهوری‌خواهان دمکرات و لائیک" پیدا شده‌اند و وعده تحقق آن چیزی را به مردم می‌دهند که سالهاست عمرش به پایان رسیده است. لذا باید دید که علت پیدایش این پدیده چیست؟ آیا واقعاً از نیازهای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی جامعه ایران فرضاً با یک تاخیر فاز چند قرنی ناشی می‌گردد، یا نیاز تاکتیکی یک لحظه معین طبقه حاکم در ایران و بورژوازی بین‌المللی است.

همانگونه که تاریخ پیدایش پارلمان‌تاریسم، مجلس موسسان، احزاب جمهوری‌خواه، آشکار به هرکس که علاقه‌ای به دیدن واقعیت‌ها دارد، نشان می‌دهد، این پدیده‌های سیاسی، معلق در هوا نیستند، بلکه نهادهایی متعلق به یک نظام طبقاتی معین به نام سرمایه‌داری اند و همراه با عروج طبقه سرمایه‌دار به قدرت، شکل گرفته‌اند. شکل‌گیری آنها، نیاز نظام سرمایه‌داری در مرحله‌ای بود که بورژوازی یک طبقه بالنده و مترقی تاریخ محسوب می‌شد. بنابراین، اگر پدیده جمهوری‌خواهی و شکل‌گیری گروه‌های جمهوری‌خواه در ایران نیز، از نیازهای نظم سرمایه‌داری و طبقه سرمایه‌دار در ایران ناشی می‌شد، می‌بایستی دلیل وجودی خود را نه امروز، که لااقل یک قرن پیش اثبات کرده باشد. در آن ایام، احزاب و سازمان‌های

جمهوری خواه که تمایلات بورژوازی را نمایندگی می‌کردند، البته شکل گرفتند. معهذ از آنجائی که بورژوازی ایران، در شرایط تاریخی معینی پا به عرصه حیات نهاد، که اولاً سرمایه داری جهانی به دوران افول خود گام نهاده بود و ثانیاً دوران توسعه آزاد و کلاسیک سرمایه داری به پایان رسیده بود، ضعیف تر، ناتوان تر و محافظه کارتر از آن بود که بتواند دست به تحولات رادیکال در عرصه سیاسی بزند و احیاناً جمهوری پارلمانی را در ایران، برپا دارد. از همین رو نه تنها با فئودالیسم، سلطنت و دستگاه روحانیت سازش کرد، بلکه برای نجات خود، دست به دامان رضا خان شد و به تحکیم استبداد سلطنتی رضاخان یاری رساند، تا طبقه کارگر ایران را که پرچم شوراها را در بخشی از ایران به اهتزاز در آورده بود، سرکوب کند. ماجرای جمهوری پارلمانی و جمهوری خواهی در ایران، هنوز شکل نگرفته، از همین جا پایان گرفت. بنابراین حتی در دوره پس از سقوط رضا خان و شکل گیری جبهه ملی، که بورژوازی لیبرال را نمایندگی می‌کرد، دیگر بحثی از جمهوری و جمهوری خواهی در میان نبود. آنچه که بورژوازی لیبرال می‌خواست، در نهایت، سلطنت مشروطه بود.

بورژوازی ایران، یک قرن است که یا در اتحاد با فئودالها و یا به تنهائی در ایران حکومت می‌کند. اما هیچگاه نفع طبقاتی اش ایجاب نکرد که جمهوری را در ایران برپا سازد. این واقعیت به وضوح از خصالت ارتجاعی بورژوازی و نظام سرمایه داری حاکم بر ایران ناشی می‌گردد. بورژوازی ایران به ویژه از هنگام انقلاب اکتبر در روسیه، که در پی آن تلاش طبقه کارگر ایران نیز برای استقرار یک دولت شورائی و نظام سوسیالیستی آغاز شد، همواره از ترس این طبقه، به

عریان‌ترین شکل استبداد و دیکتاتوری روی آورده است. طبقه کارگر هم، در هر مقطعی که امکان یافته است، نشان داده که نه برای استقرار دموکراسی پارلمانی بلکه برای برقراری یک دموکراسی شورائی تلاش می‌کند.

بنا بر این نه تنها پارلمان‌تاریسم و جمهوری‌خواهی به لحاظ تاریخی، بلکه با توجه به شرایط مشخص جامعه ایران، پدیده‌های کهنه و ارتجاعی‌اند. همین واقعیت نیز نشان می‌دهد که پدیده جمهوری‌خواهی امروز، نه ناشی از تمایلات یک بورژوازی مترقی است و نه بر خاسته از نیازهای نظم اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری در ایران.

اگر چنین است، پس این پدیده از کجا ناشی شده است؟

پاسخ این سوال را شرایط پیدایش و شکل‌گیری آن، توضیح می‌دهد.

جمهوری‌خواهی از هنگامی به ویژه در خارج از کشور به پدیده مد روز تبدیل شد، که شکست سیاست‌های خاتمی حتی بر طرفدارانش آشکار گردید. توهمات که در میان توده مردم وجود داشت در هم شکست. جنبش‌های اعتراضی توده‌ای علیه کلیت رژیم وسعت گرفت. در همین ایام، در پی ۱۱ سپتامبر، تحولاتی در اوضاع جهان و منطقه خاورمیانه رخ داد. دولت آمریکا آشکارا صحبت از بر انداختن جمهوری اسلامی به میان آورد. ادعای دموکراتیزه کردن منطقه خاورمیانه توسط آمریکا و برقراری رژیم‌های پارلمانی، چاشنی سیاست نئولیبرالیسم اقتصادی محافظه‌کاران گردید. احزاب و گروه‌بندی‌های سیاسی موجود بورژوازی، با کارنامه منفی‌شان در درون مردم، مناسب شرایط جدید نبودند. بورژوازی ایران و جهان نیازمند علم کردن احزاب و گروه‌های سیاسی جدید با مطالبات و ادعاهای جدید، بودند. در این

شرایط است که جمهوری خواهی به پدیده مد روز تبدیل می شود و تلاش برای شکل دادن به سازمان های سیاسی و آلترناتیوهای جمهوری خواه آغاز می گردد. از همین واقعیت، روشن است که این پدیده، از نیازهای لحظه ای و تاکتیکی بورژوازی ناشی شده و وظیفه ای جز این بر عهده نداشته و نخواهد داشت که چهره نظم سرمایه داری و طبقه سرمایه را بزرگ کرده و آرایش دهد. رسالت جمهوری خواهی کنونی، همین است و بس.

تفاوتی هم نمی کند که اسم آن " اتحاد جمهوری خواهان " باشد، یا " جمهوری خواه دموکرات و لائیک " چون در اساس هر دو متعلق به یک خط فکری، سیاسی و طبقاتی واحدند. هر دو از منافع طبقاتی واحدی دفاع می کنند. هر دو ادعا می کنند که خواهان یک جمهوری لائیک و دموکراتیک هستند. هر دو برنامه حد اکثر شان اعلامیه حقوق بشر است. هر دو خود را طرفدار یک جمهوری پارلمانی معرفی می کنند و هر دو مجلس موسسان را لازمه گذار دموکراتیک به جمهوری موعود شان می دانند. تفاوت ها ناچیز تر از آن است که بر اشتراکات آنها سایه افکند. این تفاوت ها حتی در آن حد هم نیست که مثلا بتوان گفت یکی جناح چپ بورژوازیست و دیگری جناح راست آن.

اینان علیرغم وظیفه ای که در خدمت بورژوازی بر عهده دارند، نه نمایندگان ارگانیک طبقه سرمایه دارند و نه اساسا می توانند نقشی جدی در تحولات آتی جامعه ایران ایفا کنند. از هم اکنون نیز به وضوح دیده می شود که در پی بن بست نظامی و شکست سیاسی که آمریکا در عراق با آن روبه رو گردید و هم اکنون مواضع امپریالیسم آمریکا در قبال جمهوری اسلامی به مواضع قدرت های امپریالیست اروپا

تقریباً نزدیک شده است، دیگر اهمیتی که یک سال پیش به این جریانات داده می‌شد، وجود ندارد. اما عامل مهم‌تر، تغییراتی است که در اوضاع سیاسی ایران و به ویژه در درون هیئت حاکمه رخ داده است که با تشدید مبارزه طبقاتی و بحرانی‌تر شدن اوضاع منطقه خاور میانه، یک جناح کوشیده است تمام قدرت را در دست خود متمرکز سازد و بیش از پیش با تکیه بر سرنیزه، حکومت کند و اعتراضات توده‌های زحمتکش مردم را سرکوب نماید. در اینجا دیگر نه بورژوازی عجالتاً نیازی به جمهوری خواه دارد، و نه جمهوری خواهی، گوش شنوایی در میان توده‌های زحمتکش مردم پیدا خواهد کرد که در مسیری پیش می‌روند تا با زور اسلحه با رژیم تسویه حساب کنند و با قیام مسلحانه ارتجاع حاکم را از قدرت به زیر بکشند. اینجا دیگر عرصه جنگ طبقاتی در عریان‌ترین شکل آن است. این توده‌ای که به قیام روی می‌آورد، توده کارگر و زحمت کشی است که می‌خواهد هرآن چه را که کهنه و ارتجاعی است به شیوه انقلابی جاروب کند و ارگان‌ها و نهادهای نوینی را که از بطن انقلاب سر برمی‌آورند، جایگزین ارگان‌ها و نهادهای کهنه کند. انقلاب گذشته ایران هم به وضوح نشان داد که این ارگان‌ها و نهادهای جدید، از نمونه شوراها هستند که نه فقط یک دمکراسی کاملاً متمایز از دموکراسی پارلمانی بورژوائی را به ارمغان خواهند آورد، بلکه ارگان‌های مختص اعمال حاکمیت طبقه‌ای هستند که وظیفه‌اش تنها به استقرار دمکراسی شورائی به عنوان عالی‌ترین شکل دمکراسی، خلاصه نمی‌شود، بلکه این تنها سرآغازی است برای برانداختن نظام سرمایه‌داری و تسویه حساب تام و تمام با طبقه سرمایه‌دار.

روشن است که با چنین چشم اندازی در تحول اوضاع، جمهوری خواهی محلی از

اعراب نخواهد داشت. حتی اگر تا زمانی که لحظه قطعی برای سرنگونی قهر آمیز رژیم جمهوری اسلامی فرامی‌رسد، اثری از جمهوری خواهان باقی مانده باشد، در سرنوشت ساز ترین لحظات مبارزه طبقاتی، جمهوری خواه، راه دیگری جز این نخواهد داشت که پرچم جمهوری خواهی خود را نیز بر زمین بگذارد و تحت زعامت بورژوازی اسلام‌گرا و یا سلطنت طلب به مقابله با توده‌های کارگر و زحمتکش بر خیزد. این هم از منطق مبارزه طبقاتی ناشی می‌گردد.

راه میانه‌ای در ایران وجود نخواهد داشت. این واقعیت را تاریخ یک قرن گذشته جامعه ایران به وضوح نشان داده است. یا کسب قدرت سیاسی توسط توده‌های کارگر و زحمتکش و استقرار یک دمکراسی شورائی، یا استمرار استبداد و دیکتاتوری عریان به روال گذشته.

توک ————— ل - مه ————— ر م ————— اه ۱۳۸۳

منتشر شده در مجله آرش شماره ۸۹



تهیه و تنظیم :
هواداران سازمان فدائیان (اقلیت)

